

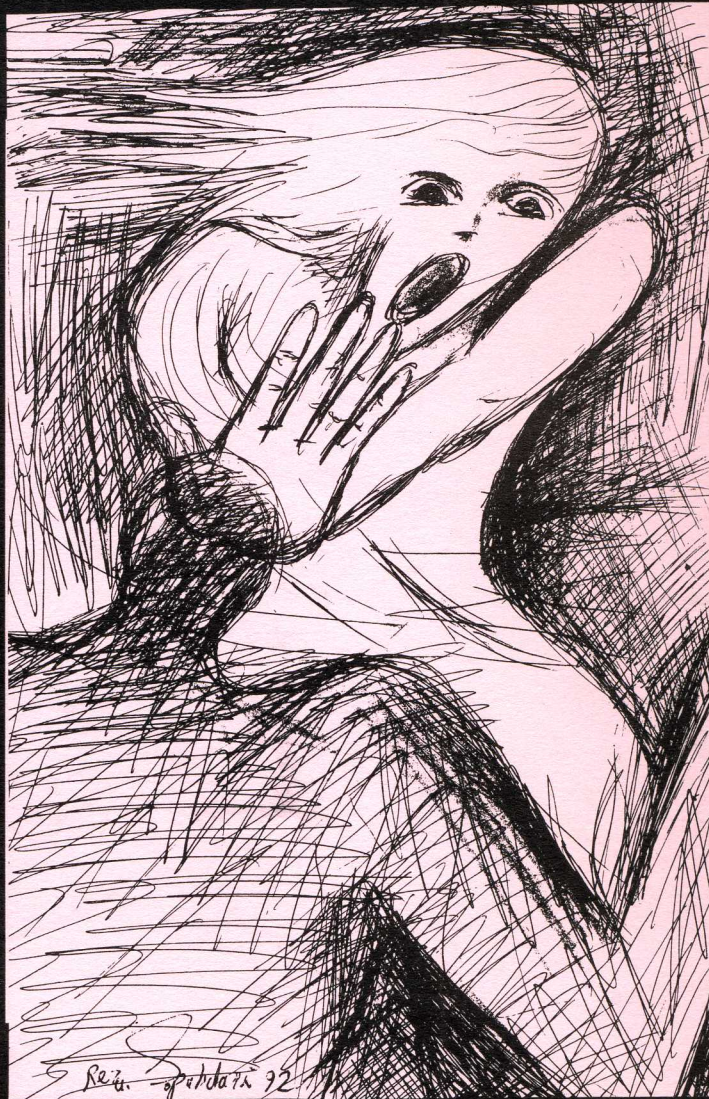
# زنان ایران

منتخب فهرست مطالب این شماره :

چرا زنان ؟؟؟ سلاح جنسیت • سوء استفاده جنسی از

کودکان • مصاحبه با کارآگاه پلیس گروه جرائم تجاوزات

جنسی • مصاحبه با مددکار اجتماعی آفرمات • ناگفته‌ها



سال هفتم، شماره اول، بهار ۱۳۷۱

Volume VII, Number 1, Spring 1992

P.O.Box 964, Station F. Toronto, Ont. M4Y 2N9

من ز شرم شکوفه لبریزم  
 یار من کیست، ای بهار سپید؟  
 گر نبوسد در این بهار مرا  
 یار من نیست، ای بهار سپید

دشت بی تاب شبنم آلوده  
 چه کسی را بخوبیش میخواند  
 سبزه‌ها، لحظه‌ای خموش، خموش!  
 آنکه یار منست میداند



آسمان میدود ز خویش برون  
 دیگر او در جهان نمیگنجد  
 آه، گوئی که اینهمه "آبی"  
 در دل آسمان نمیگنجد

در بهار او ز یاد خواهد برد  
 سردی و ظلمت زمستان را  
 مینهد روی کیسوانم باز  
 تاج گلپونه‌های سوزان را

ای بهار، ای بهار افسونگر  
 من سراپا خیال او شده‌ام  
 در جنون تو رفته‌ام از خویش  
 شعر و فریاد و آرزو شده‌ام

میخزم همچو مار تبداری  
 بر علفهای خیس تازه سرد  
 آه با این خروش و این طغیان  
 دل گمراه من چه خواهد کرد؟

### فروغ فرخزاد

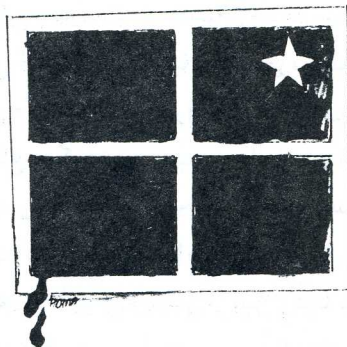
### جنون

دل گمراه من چه خواهد کرد  
 با بهاری که میرسد از راه  
 با نیازی که رنگ میگیرد  
 در تن شاخه‌های خشک و سیاه

دل گمراه من چه خواهد کرد  
 با نسیمی که میتراود از آن  
 بوی عشق کیوتر وحشی  
 نفس عطرهاى سرگردان

لب من از ترانه میسوزد  
 سینه‌ام عاشقانه میسوزد  
 پوستم میشکافد از هیجان  
 پیکرم از جوانه میسوزد

هر زمان موج میزنم در خویش  
 میروم، میروم به جائی دور  
 بوته‌گر گرفته خورشید  
 سر راهم نشسته در تب نور



### دورترین ستاره

می‌پرسند  
 در لندن دلشادم  
 یا در مسکو؟  
 آه، ای ایران من  
 اگر شقایق شادی‌ام،

شکفتنی باشد  
 تنها روی زمین تست  
 زیر آسمان تو.

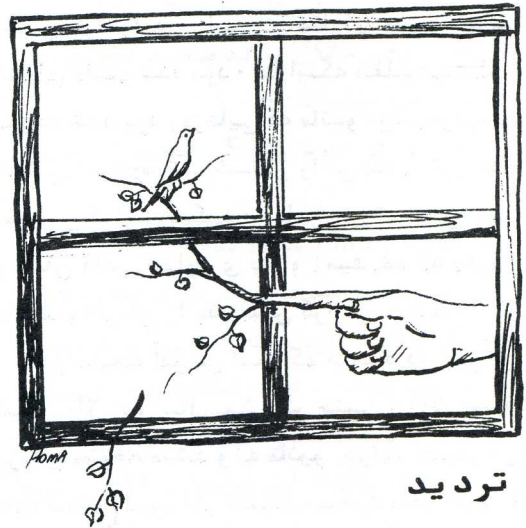
می‌گویند

هر انسانی ستاره‌ای دارد  
 شاید ستاره‌ی من، دورترین است  
 که این همه دوری آفرین است.

دیری است  
 و دیر گاهی است  
 آرزو دارم  
 سپیده دم  
 بر آفاق آبی تو سلام کنم  
 و شامگاه  
 با شفق گلگونت،  
 روزم را  
 و چون فرا رسد،  
 روزگارم را، تمام کنم

اگر چه شکیب شکن است  
 این آرمان من  
 اما ریشه اش در آب است  
 ای ایران من  
 ایران من!

### ژاله امفہانی



### تردید

باز از کنار شهر با نرمی گذر کرد  
 آن پیک مروارید بار نوبهاران  
 با پنجه‌های نرم خود باران شبگیر،  
 شست از رخ نازوی پیر سالخورده،  
 رنگِ درنگِ روزگاران

آن یاس پیر خانه همسایه، گل داد.  
 در کوچه‌ها فریاد زد آن کولی پیر:  
 "آی پونه دارم!  
 "بوی بهاران!  
 "قزاقی و بابونه دارم!  
 "بوی بهاران!

وان چرخ ریسک پیک و پیغام بهاران،  
 در آن سکوت منتظر آواز برداشت.  
 باغ از نفسهای گل و از بوی باران،  
 بیدار شد چشمان ز خواب ناز برداشت.  
 خورشید صبح نرمتاب ماه اسفند  
 تابید بر رویای دشت و کوهساران.

می پرسم اینک از ستاک ترد بادام،  
 و ز تاکهای نورس این باغ خاموش،  
 کانسوی روزان سیاه مرگ ما نیز  
 نقش امیدی از حیات دیگری هست؟  
 یا همچنان این خواب جاویدست و جاوید  
 تا بیکران بیکران روزگاران؟

### شفیعی کدکنی

### رباعی

فصلِ گل و طرف جویبار و لب کشت  
 با یک دوسه اهل ولعبتی حور سرشت  
 پیش آر قدح که باده نوشان صبح  
 آسوده ز مسجدند و فارغ ز کینشت

### خیام